



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲

موضوع کلی: احکام قطع

موضوع جزئی: تجری - راه اصولی بودن مسئله تجری - بررسی راه دوم - اشکال اول و بررسی آن

اشکال دوم و سوم و چهارم

جلسه: ۹۶

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که چگونه می‌توان مسئله تجری را از مسائل علم اصول محسوب کرد؟ گفتیم راه حل‌هایی برای این منظور ارائه شده. راه حل اول ذکر شد و مورد بررسی قرار گرفت.

راه حل دوم که محقق نایینی بیان کردند و خود ایشان نیز آن را مورد مناقشه قرار دادند، این بود که اطلاقات و عموماتی که متکفل ثبوت احکام شرعیه هستند شامل عناوین واقعی و مقطوعه هر دو است، یعنی وقتی شارع می‌گوید «لا تشرب الخمر» هم خمری که به حسب واقع خمر است را حرام می‌کند و هم آنچه را که به عنوان خمر، مقطوع و متیقن می‌شود، ولو به اینکه به حسب واقع خمر نباشد. پس «لا تشرب الخمر»، هم خمر واقعی را حرام می‌کند و هم مقطوع الخمریه را. اگر خطابات، اطلاقات و عمومات احکام شرعیه شامل هر دو بشود، نتیجه این است که اگر چیزی مقطوع واقع شد، یعنی انسان قطع به آن پیدا کرد، وظیفه دارد از آن اجتناب کند، هر چند به حسب واقع آن موضوع تحقق پیدا نکند.

سپس ایشان برای اینکه این شمول را اثبات کند سه مقدمه بیان کردند:

مقدمه اول: عنوانی که در دلیل اخذ می‌شود گاهی اختیاری است و گاهی غیر اختیاری. اگر اختیاری باشد، بحثی نیست، مثل افعال، افعال همه اختیاری هستند. گاهی غیر اختیاری است مثل جایی که حکم به موضوع خارجی مثل خمر متعلق می‌شود. در چنین مواردی برای اینکه مسئله اختیار حفظ شود چاره‌ای نداریم جز اینکه موضوع را مفروض الوجود بگیریم و قضیه را به نحوی قضیه حقیقیه بدانیم. اگر موضوع مفروض الوجود در نظر گرفته شود، خواه، ناخواه باید یقین به آن و قطع به آن پیدا کنیم، زیرا فرض وجود مساوی با قطع و یقین به آن است. پس حتما موضوعات ادله به این جهت که گفته شد باید قطع و یقین به وجودشان لحاظ شود؛ «لا تشرب الخمر» ای «لا تشرب مایقطع بخمریته»، زیرا اگر این کار را نکنیم غیر اختیاری می‌شود.

مقدمه دوم: تمام علت برای این که اراده تکوینی نسبت به چیزی و کاری در ما شکل بگیرد، علم و آگاهی است. اراده به یک شیء بدون علم به آن شیء تحقق پیدا نمی‌کند.

مقدمه سوم: تکلیف فقط به اراده متعلق می‌شود، زیرا تکلیف باید موجب تحریک عبد شود و تنها در صورتی عبد تحریک می‌شود که اراده او را تحریک کنند.

بر این اساس درست است که «لاتشرب الخمر» متعلق به موضوع خارجی شده، متعلق به خمر واقعی شده، منتهی با توجه به این مقدمات سه گانه عبد در صورتی تحریک می‌شود و اجتناب از شرب خمر می‌کند که این موضوع مفروض الوجود دانسته شود و اراده به سوی ترک آن متعلق شود و اراده نیز جز با علم تحقق پیدا نمی‌کند، پس آنچه که در اختیار مکلف است، این است که ما قطع بخرمیته را ترک کند، یعنی مقطوع الخمریه را. وقتی مقطوع الخمریه را بخواهد ترک کند دیگر اصابت و عدم اصابت به واقع تأثیری ندارد.

پس در حقیقت می‌توانیم بگوییم عاصی و متجری در یک جهت یعنی در جهت اختیاری با هم یکسان هستند همانطور که عاصی اختیار دارد یک کاری را ترک کند، متجری نیز از این جهت مثل عاصی است، منتهی اختیار او به نحو دیگر است. پس مسئله اصابت و عدم اصابت به واقع تأثیری در اینجا ندارد.

نتیجه این می‌شود که مسئله تجری یکی از مسائل علم اصول می‌شود، زیرا در قیاس استنباط به عنوان کبری قرار می‌گیرد، که توضیحش تفصیلاً گذشت.

بررسی راه حل دوم

محقق نایینی و بعضی از شاگردان ایشان به این راه اشکالاتی کردند. برخی از این اشکالات قابل پاسخ است ولی بعضی از آنها قابل پاسخ نیست.

اشکال اول

اینگونه که شما مسئله را تقریر کردید، این یک مسئله فقهی شده است نه مسئله اصولی. زیرا شما صحبت از شمول یا عدم شمول عموم یا اطلاق «لاتشرب الخمر» نسبت به مقطوع می‌کنید. اینکه مثلاً خطاب «لاتشرب الخمر» شامل مقطوع هم می‌شود یا خیر؟ یک مسئله فقهی است. زیرا نتیجه‌اش این است که مثلاً این عمومیت دارد و شامل مقطوع هم می‌شود؛ فو‌قش این می‌شود که مقطوع الخمریه حرام. اگر نتیجه‌اش این شود که مقطوع الخمریه حرام، این یک مسئله فقهی است نه یک مسئله اصولی. اینکه مثلاً این دلیل اطلاق دارد که شامل مقطوع شود یا ندارد، مسئله اصولی نیست، بحث از اطلاق یا عموم و عدم اطلاق و یا عدم عموم یک دلیل، یک بحث فقهی است، این چه ربطی به اصول دارد؟ مثلاً شما فرض کنید بحث می‌کنید «احل الله البیع» اطلاقش شامل معاطات می‌شود یا خیر؟ این یک بحث فقهی است؛ آن چیزی که ما نیاز داریم تا بتوانیم این مسئله را یک مسئله اصولی قرار دهیم، این است که آیا اصلاً اصاله الاطلاق حجیت دارد یا ندارد؟ اصالة العموم حجت است یا نیست؟ اینها بحث‌های اصولی است. اما اینکه فلان دلیل اطلاق دارد یا ندارد یک بحث اصولی نیست.

پاسخ

ما در این مسئله سخن از اطلاق یا عموم یک دلیل خاص به میان نمی‌آوریم. بحث ما این نیست که آیا دلیل «لاتشرب الخمر» اطلاق و عموم دارد و شامل مقطوع الخمریه هم می‌شود یا خیر؟ اگر اینطور بحث کنیم ما نیز قبول داریم که این یک بحث فقهی است. ولی بحث در این است که به طور کلی آیا ادله شرعی، اطلاق و عمومات شرعی، شامل عنوان مقطوع هم می‌شود یا خیر؟ اصلاً بحث از یک دلیل خاص نداریم، بحث از کلیت ادله متکفله ثبوت احکام است. یعنی دقیقاً آن چیزی که در باب صیغه افعال بحث می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم آیا صیغه امر ظهور در وجوب دارد یا خیر که این یک مسئله اصولی است. اما اینکه یک صیغه خاصی را بحث کنیم که آیا این صیغه‌ای که در این جمله به کار رفته، دلیل بر وجوب هست یا خیر به خاطر قرائنی که در این جمله وجود

دارد، این می‌شود یک بحث فقهی. ما اینجا اینطور بحث نمی‌کنیم، بحث ما کلی است که آیا ادله احکام شرعیه چنان اطلاق و عمومی دارند که علاوه بر موضوع خارجی شامل عنوان مقطوع هم بشوند یا خیر؟ این می‌شود یک بحث اصولی.

اشکال دوم

این اشکال را خود محقق نایینی فرموده است. اشکال ایشان نسبت به یکی از این مقدمات سه گانه است. محقق نایینی راجع به آن مقدمه اول بحثی ندارد. از این سه مقدمه‌ای که گفتیم ایشان معتقد است یک از مقدمات مما لا بد منه است ولی دو مقدمه دیگر مخدوش است.

آن مقدمه‌ای که به نظر ایشان لا مناص عن الالتزام بها، مقدمه اول است. مقدمه اول این بود که اگر عنوانی که در دلیل اخذ شده یک موضوع خارجی باشد که از اختیار انسان خارج است، چاره‌ای نداریم که آن را مفروض الوجود بدانیم. مثلاً اگر نهی متعلق شود به یک فعل، به جای موضوع خارجی، چون آن فعل اختیاری است انسان می‌تواند آن را انجام دهد یا ترک کند. دیگر آنجا لازم نیست که ما موضوع را مفروض الوجود بدانیم. اما اگر به یک موضوع خارجی متعلق شد، چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم این مفروض الوجود است، این فرض وجودش شده، فرض وجودش شده، یعنی علم به وجودش پیدا شده است. ایشان این مقدمه را می‌گوید مما لا مناص عنه.

اما نسبت به مقدمه دوم ایشان اشکال می‌کند و می‌گوید درست است گفته شده اراده ناشی از علم و آگاهی است، یعنی تا انسان علم پیدا نکند اراده‌اش تحقق پیدا نمی‌کند، مثال زدند به کسی که تشنه است، کنار یک چاه یا نهر آبی افتاده ولی از این اطلاعی ندارد و نمی‌داند در کنارش یک چاه آب است، آیا تا زمانی که نداند اراده رفتن به سمت آن آب در او شکل می‌گیرد؟ نه، تنها وقتی اراده می‌کند به سوی آب برای رفع تشنگی که علم به وجود آن آب داشته باشد، ما این را قبول داریم؛ اراده ناشی از آن صورتی است که در نفس انسان داخل می‌شود که موجب ترغیب انسان برای انجام آن کار می‌شود.

ولی آنگونه که در جلسه قبل گفته شد، طبق این بیان گویا این علم و قطع و یقین خودش موضوعیت دارد، در حالی که در این علم و قطع و یقین صرفاً جنبه طریقیّت دارد نه موضوعیت. یعنی آن کسی که یقین دارد به وجود آب، چگونه از جا برمی‌خیزد تا آب بخورد؟ برای اینکه او یقین دارد و این یقینش طریق به سوی واقع است و الا خود یقین و آن حالت نفسانی که در انسان پدید می‌آید موضوعیت ندارد. پس اراده درست است که از ناشی از علم است ولی اینکه این اراده، اینکه این علم، چگونه محرک شود و اراده را به حرکت در بیاورد در صورتی است که آن علم طریق به سوی واقع باشد. اگر علم موضوعیت داشته باشد چنین تحریکی ایجاد نمی‌کند.

اشکال سوم

درست است که اراده منشأً تحرک است، ولی تکلیف به چه چیزی متعلق می‌شود؟ در مقدمه سوم گفتند تکلیف متوجه اراده می‌شود و اراده سبب حرکت است. حال سؤال این است که (اینکه خدا دستور می‌دهد «لا تشرب الخمر» فرض کنیم می‌خواهد تحریک کند ما را و این به تحریک اراده است. اراده که تحریک شد انسان می‌رود سراغ این کار) آیا تحریک اراده استقلالاً منظور است یا تبعاً؟ هدف شارع از تحریک اراده انسان‌ها این است که آن کار انجام شود یا آن کار انجام نشود. اما اینکه خودش به نحو استقلالی موضوعیت داشته باشد چنین چیزی به دست نمی‌آید. بلکه اراده به فعل خاص منظور است.

وقتی از سه مقدمه یک استدلال دو مقدمه باطل شد، معلوم می‌شود اساس این استدلال صحیح نیست. این اشکالی است که خود محقق نایینی آن را طرح کرده است؛ ضمن اینکه ایشان این راه را قبول نکرده ولی بیان ایشان صرف نظر از نتیجه‌اش مبتلی به اشکال است و جای تأمل دارد.

سوال:

استاد: بحث در این است که هر دلیل و تکلیف و خطابی که یک موضوعی داشته باشد و به انسان یک کاری را دستور دهد برای انجام یا ترک کردن؛ نمی‌شود مگر اینکه آن چیز مقدر انسان باشد مقدر بودن یعنی اختیار داشتن یعنی بتواند انتخاب کند آن کار را انجام دهد یا ترک کند و این یک امر مسلم است، نمی‌شود تکلیف به یک امر غیر مقدر و خارج از اختیار انسان متعلق شود؛ منتهی افعال به طور طبیعی تحت اختیار هستند ولی موضوعات خارجی چه؟ خمر، تحت اختیار ما نیست، اصابت و عدم اصابتش به واقع در اختیار ما نیست، با اینکه اینچنین است، حال برای اینکه بتوانیم پای اختیار را باز کنیم چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم این موضوع خارجی باید فرض وجودش شود، پای علم و آگاهی را به میان بیاوریم، یعنی وقتی انسان به موضوعی یقین پیدا کرد خود این باعث می‌شود مقدر انسان شود.

پس اشکال اول وارد نیست. در مورد اشکال دوم و سوم؛ خود اینها نیز به نظر می‌رسد جای بحث دارد. یعنی اینها قابل پاسخ است، هرچند در اصل ادعا، به دلائل دیگری تردیدی نیست.

اشکال چهارم

نسبت به مقدمه دوم، غیر از اشکالی که خود محقق نایینی کرده است اشکال دیگری هم می‌توانیم بکنیم و آن اینکه اراده وابسته به علم نیست، اینکه انسان اراده کند یک کاری را انجام بدهد تنها به این دلیل نیست که به آن علم دارد، گاهی اراده ناشی از یک احتمال است مثلاً احتمال می‌دهید سر خیابان پاکت پول می‌دهند آیا این احتمال منشأ حرکت به آن نقطه نمی‌شود؟

اینکه انسان صرفاً بعد از علم و آگاهی و یقین به چیزی، اراده به آن پیدا می‌کند و منبعث می‌شود حرف درستی نیست. گاهی انسان به صرف یک احتمال عقلایی ممکن است تحریک و منبعث شود، حتی در جایی اگر محتمل قوی باشد، به صرف توهم نیز منبعث می‌شود، مثل کسی که تشنه است، آیا به صرف احتمال وجود آب، اراده‌ی جستجو برای آب ندارد؟ حتماً باید یقین داشته باشد که آب است؟ همین مقدار که چند درصد احتمال دهد در فلان منطقه آب است باعث حرکت او می‌شود جهت جستجوی آب.

پس نباید بگوییم اراده تابع علم و متوقف بر علم است، بلکه، اراده حتی در صورت احتمال نیز تحقق پیدا می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»